

واژه های قَم، قمشه، قصردشت و قصر قمشه

حسن بن محمد بن حسن قمی در کتاب تاریخ قم می نویسد که علت نام گذاری این محل به «قم» این است که در این ناحیه آب زیاد وجود داشته و علف و سبزه فراوان می رویید. چوپانان هم که گله های خود را برای چرا به اینجا می آوردند برای استراحت خود کومه هایی برپا می کردند.

به تدریج واژه ی کومه ← قوم← کَم تلفظ شده و اعراب قم خوانده آند.

قمشه = قم + شه

قَم به معنی محل جمع شدن آب و شه به معنی بزرگ است.

قمشه ی شیراز:

قمشه ی شیراز محلی است در دامنه ی کوه دراگ که چشمه ی آب «جوشک» در آن جاری است. چند رشته قنات هم به این چشمه اضافه می شوند و نهری بزرگ به وجود می آورند که به آن نهر اعظم می گفتند. سرسبزی و طراوت باغ های شیراز در گرو همین نهر اعظم بوده است. بنابراین قمشه به معنی آب بزرگ، شاه چشمه و در واقع همان نهر اعظم است. قصر: در گویش شیرازی واژه ی «قم» ← قَمپ استهپان و شیراز که آب از آن می کشد به معنی تلفظ می شود مانند قَمپ آتشکده در سه راهی فسا، می آمد و تفریح گاه مردم بود.

در گذشته خانه های مردم عادی شهر معمولاً از خشت خام و یک طبقه ساخته می شد.

اعیان شهر ساختمان خانه های خود را با مصالح سنگ و آجر و ساروج و دو طبقه می ساختند و به این ساختمان ها قصر می گفتند.

گويا دو نفر از مالکين بزرگ در املاك و باغ‌هاي خود در مسجد بردی و قمشه دو قصر بنا می کنند که اولی به قصر بردی و دومی به قصر قمشه معروف می شود. یعنی قصری که در دشت سرسبز واقع شده و قصری که در مکانی بر آب بنا گردیده است.

مسجد بردی

گذشته مردم، مسجد بردی بخش سرسبز و خوش آب و هوای شمال غربی شیراز را که پوشیده از باغ های زیبا و دلگشا بود «مسجد بردی یا مسجد وردی» می نامیدند. واژه ی «برد» در فرهنگ برهان قاطع و لغت‌نامه‌ی دهخدا به معنی «سنگ» آمده است. در ابتدای محله‌ی قصردشت مسجدي وجود دارد به نام مسجد رئیس احمد قصر الدشتی که از مسجدهای کهن و قدیمی است. این مسجد امروز به سبک جدید بازسازی شده است.

در سال ۸۹۵ هجری قمری در آرامگاه رئیس احمد که در همین مسجد قرار دارد سنگ نبشته‌ ای به خط ثلث در ابعاد ۸۰×۸۵ سانتی متر نصب گردیده که روی آن نوشته است این مسجد در سال ۸۷۶ هجری قمری (قرن نهم) – یسه همت فخرالدین احدین رئیس ناصرالدین جعفر القصرالدشتی ساخته شده است.

سبب مشهور شدن این مسجد و هم چنین این محله به «مسجد بردی یا مسجد وردی» شاید به‌خاطر همین سنگ نبشته ی موجود در این مسجد باشد. نظر دیگر این است که در ساختمان اولیه ی این مسجد به جای استفاده از مصالح خشت و آجر، از سنگ بهره گرفته اند لذا این مسجد به مسجد بردی (مسجد سنگی) مشهور شده است.

چاه قلعه ی بندر

چند نظریه درباره ی کاربسی چاه قلعه ی بندر و سبب ایجاد آن؛

الف- گویند ایند چاه تأمین کننده ی آب موردنیاز ساکنین قلعه ی بندر، پهن در، کهن دژ، فیندژ، قهنذر و … بوده است. و این آب از طریق قنات فیندژ (سواک) توسط چاهر یک کانال به چاه پیرزن و از آن جا به چاه فیندژ بندر جاری بوده، برای نظریه ی « چاه آب» بودن افسانه ای نقل کرده اند.

گویند که «هلاکیر» کلاترث سدهی نقل کرده است که مقداری کاه سفید به درون چاه می ریزند و پس از چند روز از بندر ریگ خبر می رسد که مقداری کاه سفید روی آب این بندر در خلیج فارس دیده شده است(کتاب فرهنگ مردم سعديف فرزانه فهندژ سندی)
ب- چاه دیگری در مسورد آب این چاه چنین است که چاه‌های حفر شده در سنگ، نوعی آب انبار است. چاهی مانند چاه قلعه ی بندر شیراز در تخت‌جمشید وجود دارد که محل انباشتنِ قلی‌هایی بوده که در زمستان در آب طریق کانال‌های زیرزمینی در صفحهٔ کاخ‌ها به آن واریق می‌شده (قدیم‌ترین آگو).

و هم چنین آب انبارهای حفر شده در زمین سنگی «بهنی بوشهر» که آب باران‌های زمستانی دشت‌های مجاور را در خود نگه می‌داشتند که در بقیه‌ی فضول سال در اختیار مردم قرار می‌گرفت.

باز نقل کرده اند که در زمستان برف های باریده بر کوه قلعه ی فیندژ را در این چاه می انباشتند تا تبدیل به آب شود. (ارتقاغ اف و طول و عرض دهانه‌ی کمکی شکل این چاه سنگی بزرگ که به چندین متر می رسد و وسایل ساده و ابتدایی کشیدن آب در آن زمان جای تامل دارد).

ب- گویند این چاه برای کشتن بزهاران و جایگاه جسد آن‌ها بوده است.

امیر حکمت نیا در مقاله ی « هویت شیراز» داستانی به این مضمون نقل می کند « قرن ها در شیراز رسم بر این بوده که در هنگام خشکسالی و کمی آب، زنان شهر گرد هم می آمدند و زیباترین زن روسپی را که شهرداری شهر بوده انتخاب می کردند و بر فراز کوه قلعه بندر می بردند. این رسم بدین شکل بود که چارچاق مراسم را روز قبل به اطلاع مردم می‌رساند

و در روز اجرا، جلادی حاضر می‌شد، گیسوان زن را می برد و او را به صورت وارو، سوار خری می کردند. سپس بر سر سراه می رفتند و اورادی می خواندند و بازمی‌گشتند. اما اگر باران نمی‌بارید در مرحله ی بعد زن و خر را با لگد به چاه می انداختند.» داستانی دیگر از قول «ابن الفوطی در کتاب الحوادث الجماعه» بدین مضمون آورده است.

« در سال ۸۹ هق « دختر یکی از اعیان شهر با مملوکی از آن پدرش به عمل شنیعی اقدام نمود و از ترس فرار کرد. پدرش مملوک را کشت. پس از چند روز جستجو دختر را یافتند و او را بر سر کوهی که در بیرون شیراز واقع است و در آن چاه بزرگ و عمیقی است که زنان محکوم به قتل را در آن اندازند، بردند و در چاه افکندند ولی دختر هلاک نشد!! و با هو آسیبی نرسید، پس از آن حاکم شیراز « شمس‌الدین متجب» نزد شتخه ی شهر شفاعت نمود و دختر را بیرون آوردند و به شوهر دادند. (رتاب از فاصله ی صد متری به پایین و نمردن باید معجزه باشد) خانم فرزانه فیندژ سعدي در کتاب «اداب و رسوم مردم سدهی» می نویسد: دکتر خوب نظر از قول «تاورنیه» گوید که چاه قلعه بندر جایی برای به مجازات رساندن زنان بدکاره بوده است.

ایشان از قول «فرصت الدوله» در کتاب آثار عجم چنین می نویسند «سنان فاحشه مقصره واجب‌القتل را در این چاه می افکندند».

دکتر خوب نظر از قول «توتو» که بازدیدي از این چاه داشته می نویسد «حوالی قلعه چاهی وجود دارد که در گذشته زنان زناکار را در آن می انداختند. این چاه در سنگ کوه کنده شده و دهانه آن، دو در یک متر است»

علی سامی نیز از قول تاورنیه همین موضوع را تکرار می کند. «در سواویق ایام زانیه را در آن چاه می انداختند»

ضمناً گویند که در اوایل مشروطه، سید امد دشکی که از مشروطه‌خواهان بوده توسط عمال قوام کشته می‌شود، و جنازه اش را به چاه قلعه بندر می اندازند. (شاید تمام پژوهشگران سخنان راهنمایان محلی خود را بازگو نموده اند)

ج- چاه محلی برای زندانی کردن و شکنجه دادن و نگهداری اسیران.

و ذکر چند چاه معروف.

۱ – چاه ویل در جهنم است که گناهکاران را در آن عقوبت می کنند اما نمی کشند.

۲ – چاه بابل که دو نفر از فرشتگان به نام‌های «هاروت و ماروت» که به زمین آمده و قارفرامی کرده‌اند در آن چاه به صورت سرنگون اویزان شده‌اند.

۳ – چاه بیژن یا چاه ارزک در ترکستان که محلی برای نگهداری بزرگان اسیر شده بوده است. در شاهنامه آمده است که افراسیاب پادشاه توران، بیژن، پهلوان ایرانی را که عاشق میژوه دختر افراسیاب بود دستگیر و در بن چاهدین محبوس می کند تا اینکه برستم به شکل بازرگانی به ترکستان می آید و بیژن را از چاه نجات می دهد.

به بزرگوار آنکه یفرمود شاه که نگذران ساز و تاریک چاه نگوئش به چاه اندر انداختند سر چاه را سنگ برخواستند

و رستم جهان پهلوان

ز بزدان زورفریب زورخواست

بزد دست و آن سنگ برداشت راست

چاه و زندان اسکندر، علامه قزوینی در شرح حافظ

می نویسد « در تاریخ جدید یزد درباره ی زندان سکندر آمده که چون اسکندر بدین مقام رسید که بالای خطه‌ی یزد است فرود آمد. ارسطاطالیی گفت این زمینی است ریگ موم و با هوای خشک و معتدل و در این زمین رفاقت و موافقت نباشد. صلحت در آن است که در اینجا حمضاری بسازند و بندخانه ی این اسیران کنند که چون در این خاک اقتضای موافقت نیست و ریگ موم است و ریگ با یکدیگر نامیزد، فتنه زاینده گردد. اسکندر به مقتضای سخن حکیم و سوادیب‌راس اس عمارتی طرح انداخت و حکیمی روایتی بر آن نصب کرد و جهت محبس اکابر عجم که در بند بودند یفرمود در چاهی فرو بردند و در تک چاه عمارتی عالی ساختند و ایشان را در آن چاه محبوس کردند. مقصود آن که اول بنای یزد اسکندر ساخت به جهت زندان»

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت برنندم و تا ملک سلیمان بروم بنابراین گروهی برآوند که این چاه بزرگ سنگی در کنار قلعه کهن دژ، زندان اسیران جنگی بوده است. د- چند چاه مشهور دیگر.

۱ – چاه نخشب یا چاه المقع. گویند شخصی به نام حکیم بن عطا (المقع) در شهر «کش ماورالنهر» چاهی ایجاد کرد که در شب‌های تاریک ماه به علم سحر از آن چاه ماهی برمی آورد که تا چهار فرسنگ پرتو می افکندند. (برهان قاطع)

۲ – چاه مرتضی علی یا مرتاض علی در بالای کوه چهل مقام شیراز. این محل تکیه گاهی است که از آنجاق و یک سرداب تشکیل شده است و چاهی در آن دیده نمی شود. مردم این سرداب را چاه نامیده اند. ۳ – فارسی زبانان خوش ذوق، فرورفتگی وسط چانه ی زیربویان را هم « چاه زنج یا چاه ذقن» گفته‌اند.

در سر زلف تو آویخت دل از چاه زنج
آه کز چاه بیرون آمد و در دام افتاد.

« اوبی لیقوم خورده»

با روی چکر، دل می بری دسه به دسه کزدم شده از غصه دل، وی عالمو بیسته قاصد جانگو، عکس تو رو دس پلکوش کرد

گل گشتی در شیراز

بخش چهارم و پایانی



ئی، او بی لیقوم خورده، مَگِه و خَرَشُه

(استاد بیژن سمندر)

لگام یا لجام دهانه و افسار اسب است که دو قلعه ی فلزی آن در دهان ستور قرار می گیرد.

با کشیدن لگام، اسب متوجه می شود که باید راست و یا به چپ و راست حرکت کند (همانند فرمان

و ترمز اتومبیل) لجام گسیخته به معنی مطلق العنان، افسار سرخود و بی بند و بار است. «لفت نامه دهخدا» استاد بیژن سمندر در پی نوشت بیت بالا از شعر «چَکِر» می نویسد: « جلو دهان اسب لگام می‌زدند که دهن در هر آبی نکند و چون اسب بی لگام در هر آبی دهن می‌کشد و به هر سرداب و با تالقی سر می‌کشد «اوبی لیقوم خورده» معنی بی ادبی و لگام گسیختگی را در ذهن می آورد.»

استاد فروزش می گویند: اگر اسب بی لگام، پس از تاخت و تاز فراوان و خسته و تشنه شدن به آب برسد، چنان آب می خورد که امکان دارد از خوردن آب بیش از حد سسقاط شود. بنابراین لگام در دهان او می‌بندت تا به آرامی آب بنوشد. پس آب بی لگام خورده به مفهوم بی تربیت گرفته شده است.

زنده یاد استاد حدیثی می نویسد که «آب بی لجام خورده به مفهوم بی ادب، بی تربیت و کسی است که تو دهنی نخورده و بدون مربی بزرگ شده باشد. مراد چارپایبی است بدون افسار که از هر حوض و مخزن آبی سیراب شده باشد.»

انگون با توجه به معنی لجام یا لگام که به‌وسیله‌ی

راهنا هم در اختیار داشتن اسب است و لجام گسیخته به مفهوم بی اختیار، و نظم از هم‌بایشده‌ است به نکات ذیل توجه فرمایید. الف: از سخن این دوستان چنین برداشت می‌شود که (اوبی لیقوم خورده) کسی است که مانند اسب بی‌لگام از هر آبی می نوشد و ترتیب و نظم خاصی در باره‌ایش نیست و آب را بدون لگام و اختیار می نوشد. ب: واژه ی مرکب « اوبی لیقوم خورده » کسی را گویند که به سبب بی تربیتی و تعلیم درستی نیافتن از آب سالم و زلال استفاده نمی‌کند و لب به آب بی‌لگام و گل اُود می زند.

در کل الف: شخص به اسبی تشبیه گردیده که بدون لگام از هر آبی می نوشد و در حالت ب ، شخص و رفاقت و موافقت نباشد. صلحت در آن است که در اینجا حمضاری بسازند و بندخانه ی این اسیران کنند که چون در این خاک اقتضای موافقت نیست و ریگ موم است و ریگ با یکدیگر نامیزد، فتنه زاینده گردد. اسکندر به مقتضای سخن حکیم و سوادیب‌راس اس عمارتی طرح انداخت و حکیمی روایتی بر آن نصب کرد و جهت محبس اکابر عجم که در بند بودند یفرمود در چاهی فرو بردند و در تک چاه عمارتی عالی ساختند و ایشان را در آن چاه محبوس کردند. مقصود آن که اول بنای یزد اسکندر ساخت به جهت زندان»

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت برنندم و تا ملک سلیمان بروم بنابراین گروهی برآوند که این چاه بزرگ سنگی در کنار قلعه کهن دژ، زندان اسیران جنگی بوده است.

د- چند چاه مشهور دیگر. ۱ – چاه نخشب یا چاه المقع. گویند شخصی به نام حکیم بن عطا (المقع) در شهر «کش ماورالنهر» چاهی ایجاد کرد که در شب‌های تاریک ماه به علم سحر از آن چاه ماهی برمی آورد که تا چهار فرسنگ پرتو می افکندند. (برهان قاطع)

۲ – چاه مرتضی علی یا مرتاض علی در بالای کوه چهل مقام شیراز. این محل تکیه گاهی است که از آنجاق و یک سرداب تشکیل شده است و چاهی در آن دیده نمی شود. مردم این سرداب را چاه نامیده اند. ۳ – فارسی زبانان خوش ذوق، فرورفتگی وسط چانه ی زیربویان را هم « چاه زنج یا چاه ذقن» گفته‌اند.

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت برنندم و تا ملک سلیمان بروم بنابراین گروهی برآوند که این چاه بزرگ سنگی در کنار قلعه کهن دژ، زندان اسیران جنگی بوده است.

د- چند چاه مشهور دیگر.

۱ – چاه نخشب یا چاه المقع. گویند شخصی به نام حکیم بن عطا (المقع) در شهر «کش ماورالنهر» چاهی ایجاد کرد که در شب‌های تاریک ماه به علم سحر از آن چاه ماهی برمی آورد که تا چهار فرسنگ پرتو می افکندند. (برهان قاطع)

۲ – چاه مرتضی علی یا مرتاض علی در بالای کوه چهل مقام شیراز. این محل تکیه گاهی است که از آنجاق و یک سرداب تشکیل شده است و چاهی در آن دیده نمی شود. مردم این سرداب را چاه نامیده اند. ۳ – فارسی زبانان خوش ذوق، فرورفتگی وسط چانه ی زیربویان را هم « چاه زنج یا چاه ذقن» گفته‌اند.

در سر زلف تو آویخت دل از چاه زنج
آه کز چاه بیرون آمد و در دام افتاد.

« اوبی لیقوم خورده»

با روی چکر، دل می بری دسه به دسه کزدم شده از غصه دل، وی عالمو بیسته قاصد جانگو، عکس تو رو دس پلکوش کرد

گل گشتی در شیراز، امیرحاج میرزا

گل گشتی در شیراز

بخش چهارم و پایانی

چوب در صندوق خانه یا در زیر زمین خانه می‌ساختند و رختخواب و وسایل دیگر را روی آن می نهادند. به فضای زیر تلواره، کنه KATE می‌گفتند که انبساط‌نگهداری آرد، زغال‌ و امثال آن بود. هم چنین چوب‌های زیر درخت انگور قرار می‌دادند که شاخه های درخت روی آن انباشته شود. به این داریست هم تلواره می‌گفتند.

تلک دون TALAKDUN: در گوشه ی هر کوجه ای، محلی بود که مردم آن کوجه آشغال خانه‌های خود را در آن جا می انباشتند تا این که مأموران شهرداری بیابند و با الاغ زباله ها را ببرند. به این جایگاه زباله، تلک دون می گفتند.

تَل َتَل: شسیرازی ها به برجستگی و پشته‌های که در زمینی صاف و هموار از خاک و سنگ و ریگ به طور طبیعی ایجاد شده باشد، تَل می‌گویند. مانند: تَل ُتِل ُپِرُوس ُتُL ُP اRVAS ُتُO در جنوب شیراز

گویند نام اصلی این محل تَل پرورش دانسد بوده است. از تَل های به جا مانده در شیراز، تَل بادی است، تل بادی، تهی آبی است که از انباشته شدن خاک و شن توسط باد در کنار بولوار زرهی، وروبروی کوشک قوامی در سالیان دور به وجود آمده است. این کوجه بین بولوار زرهی و بولوار باغ حوض واقع شده است.

مَل ُM اL ُM اL: مَل مَل

مَل ُM اL: مل به معنی غلغین امواج کوچک آب است مانند مل زند آب حوض

مَمَل ُM اL م اL: مَمَل پارچه ای لطیف و نازک از جنس نخ و بیشتر به رنگ سفید بود.

خانم های مسن از مَمَل چارقد (چهارقد، روسری) تهیه می کردند.

(چارقد، پارچه ی ململ چهارگوشی بوده که آن را از قطر روی هم تا می‌زدند و روی سر می‌انداختند و لَکُج ُLacac پارچه ای سه گوش، کوچک، رنگین و نقش دار بود که خانم‌های جوان می‌پوشیدند. خانم‌ها پول و کلید صندوق خانه را به دستک چاقردشان گره می‌زدند تا گم نشود.

غَم غغقرت سر دلم مَل می زند
سونن نکشن سر ململ می زند

(بیژن سمندر)

مَل ُM اL: بشیرازی‌ها به گردن گوشت آلودی که از دو طرف با شیبی ملایم از پشت گردن به جلو می‌رسد مَل می‌گویند (مَل کلفت یعنی گردن کلفت) روستایی در سمت شمال غربی شیراز در شب

ملایم کوهپایه قرار دارد که به همین سبب به آن پشتت مله می‌گفتند. این محل امروز سمت راست بولوار چمران است و نام آن به محمودیه تغییر کرده است.

مُله ی زرده Moleyzarde محلی نزدیک زرقان است. گویند که در این تپه معدن طلا وجود دارد. و واژه ی زرقان (زرکان) به همین مناسبت است. گویند استخراج طلا از این معدن سودی ندارد چون هزینه‌ی استخراجش بیشتر از درآمد آن است، بنابراین مله‌ی زرده ضرب المثلی گشته است برای کسانی که ضرر از بیستار بیشتر از فواعتشان است.

واسونک

واسونک VASUNAK تک بیت های شادی بود، یک رشته قنات آب در آن جریان داشت که به آن قنات (کتک KATAK) می‌گفتند. در جنوب شرقی شیراز روستایی بود از موقوفات و خانمی یک بیت را با آهنگی خاص و با صدایی خوش می خوانند و خانم های دیگر بسا تک زود او را همراهی می کنند. زمانی که خوانند بیت به آخر می‌رسید، خانم‌ها همگی دست های خود را به طرف دهان می بردن، زبانشان را به سرعت حرکت می‌دهند. و به ارتعاش را می‌آورند و هسو را با لرزش زبان و صدایی خوش از دهان خارج می کنند.

این حرکت و این صدا را (کلِ KEL) و کلِ زند می‌گویند.

بعد از کل زند خانم‌ها، خانمی دیگر دنباله‌ی بیت خوانی را می‌گیرد، و باز یبسی با آواز خوش می‌خواند و خانم‌ها کل می‌زنند. چون هر خانمی نوسبت بیت خوانی را از خانمی دیگر می‌گیرد و ادامه می‌دهد به این نوع خواندن واسونک می‌گویند در لغت (الستند) به معنی گرفتن است. مثلاً نان واسون کسی است که نان را از تنور می‌گیرد و به مشتری می‌دهد. آقای ناصر امامی روایتی دیگر برای این واژه نقل می‌کنند. ایشان می‌گویند زمانی که خوانده ی پسرى، دختری را برای پرسشان در نظر می‌گرفتند، در مورد دختر و خانواده اش کنکاش می‌کردند و پس از نتیجه رسیدن، به خانه ی دختر می‌رفتند و او را از بزرگان روستا، خواستگاری می‌کردند. اگر خانواده‌ی دختر، داماد را می‌پسندیدند، سه دختر اجازه می‌دادند که رضایت خود را اعلام نمایند. به این مجلس، مجلس (بله بورن BALE BORUN) می‌گفتند. سپس هر دو خانواده در مورد مبلغ مهریه، جهاز و مجلس عقدکنان و وقت عروسی و سایر شرط‌ها گفتگو می‌کردند. و بعد از چانه‌زنی‌های بسیار، به توافق می‌رسیدند.

پس از مراسم عقد کتان، نوبت به عروسی می‌رسید. شب عروسی، گروهی از خانم‌ها و آقایان وابسته به داماد، به خانه‌ی عروس می‌رفتند تا او را همراهی کنند و به خانه‌ی داماد بیاورند.

در خانه‌ی عروس، این گروه با شربت و شیرینی پذیرایی می‌شدند و بزرگ گروه، قیاله‌ی عقد ازدواج را که در دستمالی آبریشمی پیچیده بودند به پدر یا مادر عروس تقدیم می‌کرد و اجازه‌ی می‌خواست که عروس را به خانه‌ی داماد ببرند.

عروس هم که لباس عروسی پوشیده و تور عروسی بر سر انداخته بود و وسط اتاق می‌ایستاد.

خانم های خانواده ی داماد یک طرف عروس می‌ایستادند و خانم های خانواده ی عروس در طرف دیگرش قرار می‌گرفتند.

خانم های خانواده ی داماد، شروع به خواندن واسونک می‌کردند. (اومدیم و ببریم و گل سفید پنبه را، مونس دل نش اث و شب چراغ حجله‌ را) و از عروس می‌خواستند که با آن‌ها همراه گردد و به خانه ی داماد برود.

عروس، قدمی به سوی آن‌ها بر می‌داشت و می‌ایستاد.

سپس نوبت به خانم های خانواده ی عروس می‌رسید که واسونک بخوانند، آن‌ها هم می‌خواندند:

(سه کس کسونش نمی‌دیم، به همه کسونش نمی‌دیم، سه راه دورش نمی‌دیم، سه مرد زورش نمی‌دیم، قوام بیاد با لشکرش، سربازای دور و برش، آیا بدیم، آیا ندیم)

عروس خانم هم قدمی به طرف آن‌ها می‌نهاد و باز می‌ایستاد.

این حرکت کردن و ایستادن چند مرتبه تکرار می‌شد. از این رو این رفتن و ایستادن‌ها را (واسندان یا واسونک) می‌گفتند.

بالاخره خانواده ی داماد موفق می‌شدند. دو نفر از خانم‌ها زیر بغل عروس را می‌گرفتند و جوانی آیینسه‌ ای را جلو عروس می‌گرفت و راهی خانه ی داماد می‌شدند.

چند نمود حرکتی مردم شیراز

«زبان یک نظام است و کار اصلی آن ایجاد ارتباط بین انسان هاست» و این وسیله‌ی انتقال پیام نودهای گوناگونی دارد که مهم‌ترین آن‌ها، نمود آوایی و نمود حرکتی است.

نمود آوایی زبان همان گفتار است که افراد سالم از آن بهره می‌گیرند.

نمود حرکتی زبان مخصوص افراد کر و لال است که با حرکت دست‌ها، لب‌ها، چشم، ابروها و اعضای بدن همراه است و پیام را منتقل می‌سازند.

بعضی از مردم شوخ طبع و نازک بین شیراز گاهی به جای سخن گفتن و یا به زبان آوردن دشنام از نمودهای حرکتی طنز گونه‌استفاده می‌کردند.

چند نمود حرکتی طنز گونه ی مردم شیراز

۱ – چشمک زدن: به رسم نهادن و باز کردن سریع پلک یک چشم است. این حرکت با مفاهیم گوناگونی مانند: اشاره کردن و موافقت نمودن (از تو به یک اشاره، از ما به سر دویدن) و تأیید نمودن و جلب توجه دیگران همراه خواهد بود به خصوص اگر با طعنان و ناز چشمانی گردد.

۲ – چشم غرّه رفتن: با خشم و غضب نگاه کردن و ابروها را در هم کشیدن است که زهر چشم گرفتن و تهدید را می‌رساند.

۳ – با دست به سوی چشم و سر اشاره نمودن و بسن را به جلو خم کردن که نشانه‌ی اطاعت، فرمان‌برداری و یا پذیرا شدن مقدم دیگران است.

(رواق منظر چشمم من آینه‌ی تو تست، کرم نماد و فرشته‌ی آن خانه‌خانه ی تست)

۴ – ابرو انداختن: حرکت دادن سریع ابروها به‌سوی بالا، به صورت تک تک یا هر دو ابرو با هم است.

این حرکت مخالفت‌کردن و نفی را القا می‌کند. اما اگر چشم‌ها را کاملاً باز کنیم و ابروها را به سوی بالا بکشیم و نگه داریم به مفهوم توجه نمودن و دقت کردن به سخنان گوینده‌است.

۵ – لب‌ها را طفره‌ خنده کردن: جمع کردن و فشردن لب‌ها به طرف چپ و حرکت سریع آن، بوسیدن از راه دور را نشان می‌دهد.

۶ – حرکت چشم و ابرو و لب: در گذشته اگر حرکت چشم و ابرو و لب با عتاب همراه بود، آن غمزه می‌گفتند و اگر فریب و افسوس بود، غشوه نامیده می‌شد و اگر با لطف و محبت و دلجویی بود، کرشمه خوانده می‌شد اما امروزه هر سه واژه را برای طنزایی کردن به کار می‌بریم.

محتاج غمزه تست گرت قصه خون است چون رخت از آن تست به یغما چه حاجت است تا آسمان ز حلقه به گوشان ما شود
کرشمه ای ز ابروی هم چون هلال تو عروشی را از شربلی به عرقان یجمود که علم بی فکر اختیار و عقل بی احس شد

۷ – نیشک انداختن یا نشتک انداختن: دهان را نیم باز کردن و آرواره و لب پایین را به چپ و راست حرکت دادن و شکلک در آوردن است. این حرکت نشان توهین به مخاطب یا سخن اوست. گاهی نیز انگشت میانه و اشاره را به دو طرف بینی می‌نهندند و به سمت بالا و پایین حرکت می‌دانند.

۸ – بی‌لاخ دادن (Bilax Dadan): دست را مشت می‌کردند و انگشت شست را به طرف بالا می‌گرفتند سپس دست را سریع و با شتاب به سوی مخاطب حرکت می‌دادند.

۹ – مَکل دادن (Mokol Dadan) گره کردن انگشتان یک دست است به نحوی که نوک انگشت به جلو کشیده شود. سپس حرکت دادن پنجه‌های شست‌شده از بیج دست و اشاره کردن به سوی مخاطب است. ضمناً شاخه دست مکل شده را با کف دست دیگری می‌گیرند.

۱۰ – حوله دادن پاچه: یک پا را از زمین بلند می‌کردند و به سوی مخاطب می‌گرفتند و با دست محکم به ران پای خود ضربه می‌زدند و آن را حواله‌ی مخاطب می‌دادند.

۱۱ – روبرگرداندن و پشت کردن: به هنگام قهر کردن یا کم محلی و بی توجهی به شخص و بی‌اعتبار نشان دادن سخنانش، به او پشت می‌کردند.

۱۲ – زبانک انداختن: برای مسخره کردن و شوخی یا اشخاص، پشت سر آن‌ها، دهان را باز می‌کردند و زبان خود را بیرون می‌آوردند و تکان می‌دادند.

مدیر دفتر دادگاه‌گاه عمومی بخش بیضاء		
محمود غنچه بیگلر		

^[1] بدینوسیله اعلام می‌شود عبدالصمد حقیقی فرزند هرمز دادخواستی به خواسته‌ی مطالبه به طرفیت حسین‌علی بیگی‌نژاد فرزند محمود

^[2] بدینوسیله اعلام می‌شود عبدالصمد حقیقی فرزند هرمز دادخواستی به خواسته‌ی مطالبه به طرفیت حسین‌علی بیگی‌نژاد فرزند محمود تسلیم دادگاه عمومی داراب نموده که به این شعبه ارجاع و وقت رسیدگی مورخ ۹۴/۹/۳ ساعت ۱۲ تعیین شده به علت مجهول‌المکان بودن خوانده به درخواست خواهان و دستور دادگاه و تجویز ماده ۷۳ قانون آیین دادرسی مدنی مراتب یک نوبت آگاهی می‌شود تا خوانده از تاریخ انتشار این آگهی ظرف یک ماه به دفتر این دادگاه واقع در داراب بیاورد دانشجو مراجعه و ضمن اعلام تکلیفی کامل خود نسیخته دوم دادخواست و ضمائم را دریافت نموده و در وقت یاد شده جهت رسیدگی و استماع طهارت شهود خواهان در خصوص اعسار حاضر گردد و چنانچه شهود معارضی دارید حاضر نمایید در غیر اینصورت وفق مقررات قانونی اتخاذ تصمیم خواهد شد

^[3] ۱۴۹۸م/ الف